



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوی پای آن کالج بلند...

احمد رمضان زاده

درس هشتم

از پاریز تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیاده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کران» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریز بار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قات حسنی» در شهر سیرجان تفرق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهر پورماه هزار و سیصد و شانزده شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعت می‌رقیم.

قلمرو زبانی:

پاریز: نام بخشی در شهرستان سیرجان در استان کرمان. / الاغ تور: به طنز «با الاغ حرکت کردیم» / فرسخ: فرسنگ، حدود شش کیلومتر / ده فرسخ راه: وابسته و وابسته، سه فرسخ کوهستانی / کران: نام روستایی در بخش پاریز / چریغ آفتاب: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان؛ طلوع آفتاب، صبح زود / اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن /

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دوسه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سی و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دوشبه با کامیون طی کردیم. دوسال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیايم و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

قلمرو زبانی:

دانشسرای مقدماتی: مرکز تربیت معلم قدیم / دوباره: دو + بار + ه / دانشسرا: دان + ش + سرا / تداعی: یادآوری، به یاد آوردن / قریب: نزدیک /

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سارش شد که بدون سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارتخانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سارش این و آن به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. آقای بودبایک میز و دو صندلی؛ پیر مرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارتخانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا تجارتخانه باشد. گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم». او گفت: «بده؛ پول را بده» خجالت دمی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیر مرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای حسابدن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ...

قلمرو زبانی:

محصل: دانش آموز / تجارتخانه: جایی که در آن عهد داد و ستد متمرکز می‌گردد. مکانی که بازرگانی در آن صورت می‌گیرد. / حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. / دهاتی: روستایی / کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.

نخستین روزی که از پاريز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می کردم، و اسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، کج انم اين است که عالمی را دیده ام اما چه استبدادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوهای پامان ندارد. آدمی به حرجامی رود، کجانی می کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا

بی پامان است.

قلمرو زبانی :

استبعاد : دور دانستن ، بعید شمردن چیزی ؛ استبعاد داشتن : بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری / غایت القصوا : حد نهایی چیزی ، کمال مطلوب /

قلمرو ادبی :

تشبیه : سیرجان مانند آخر دنیا بود . / اروپا را مانند دنیا دانسته است /

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصورات تاریخی می کند؛ البته توقف مادر آتان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول سیرجندی ها، در این دو شهر تنها یک «سپری» زدیم. از آتان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی «دیالکد شتم». جزیره های کوچک و بزرگ، مثل و صله های رنگارنگ بر طیلان آبی مدیترانه دوخته شده است.

قلمرو زبانی :

آتان : پایتخت کشور اردن / آتن : پایتخت کشور یونان. که نام آن را از « آتنا » ایزدبانوی خرد و جنگ و الهه نگهبان این شهر گرفته اند / سرپر: توقف کوتاه ، هرگاه مرغی از اوج ، یک لحظه بر زمین بنشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می گویند. / طیلسان : نوعی بالا پوش ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش پنبه بود و بالا ی بدن ، کتف ها و پشت را می پوشاند.

قلمرو ادبی :

تشبیه : تصورات تاریخی مانند دریایی است. / جزیره های کوچک و بزرگ، مدیترانه مثل طیلسان آبی رنگارنگ دوخته شده است. / فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ است و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چمکیری دیده اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و شصت سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رای می گرفتند و رای می دادند، از نیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناپا شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ پناهه ببرد.

قلمرو زبانی :

نوساز : نوساخته شده / مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند: به طنز یعنی «چیزی ندیده اند / مهد: گهواره / دموکراسی : حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارهای آن به وسیله نمایندگانی که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود / برای آب خوردن : کوچکترین کار / جراره : ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دُمش روی زمین کشیده می شود / مار غاشیه : ماری بسیار خطرناک در دوزخ ؛ غاشیه : سوره ای از قرآن ، یکی از نام های قیامت / از عقرب جرار به مار غاشیه پناه بردن : ضرب المثل است . بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن . « از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن » ؛ « از چاه برون آمدن و در دام افتادن »

قلمرو ادبی :

عبارت « مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند.» به طنز بیان شده است. / تشخیص: شوخی روزگار

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوی پای آن کاج بلند...

احمد رمضان زاده

کنایه: « برای آب خوردن » کنایه از « کوچک ترین کار »

تشبیه: آتن مانند مهدی است / دموکراسی قرن بیستم را به عقرب جرّاره تشبیه کرده است. / حکومت سرهنگ ها مانند مار غاشیه هستند /

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده آن به زبان حال بازگو می کند که روزگاری از فراز، همین برج ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می شده و کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیسری خوانند تا دنیا همیشه به یک رونی ماند. آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش رانده آنها هم می دانیم که « دولت مستحجل » بود. چه خوش گفته اند که « امپراطوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء بخت می میرند ».

قلمرو زبانی:

پایتخت ایتالیا: بدل / قطور: ضخیم، کلفت / بارو: قلعه باروهای دود خورده: قدیمی / فراز: بالا / کرانه: طرف، جانب، ساحل / تیبر: رودی در ایتالیا / اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند: اوضاع دائم به یک حال نمی ماند / حبشه: سرزمینی قدیمی در شرق آفریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی، اریتره، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را در برداشت / مستعجل: زودگذر، شتابنده / سوء هاضمه: بدگوار، اختلال هضم /

قلمرو ادبی:

تشخیص: دیوارهای بارو ها چیزی را بازگو کنند.

مجاز: سواحل دریای سیاه و کرانه های فرات /

استعاره: دنیا همیشه به یک رو نمی ماند (دنیا مانند چیزی است که چهره داشته باشد)

تشبیه: آخرین چراغ امپراتوری: امپراتوری روم « مشبه » مانند چراغی بود. / امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند؛ یعنی از افراط در کارها از بین می روند. همانطور که ثروتمندان از پر خوری می میرند (خودشان عامل مرگ خودشان هستند) امپراتوری های بزرگ، دائم به فکر گسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خودشان بی خبر می ماند، از این رو، نابسامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند.

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد اما امروز به جای همه آن حرف ها وقتی اغصاب کارکران فقیر یا یکسروکشی ساز ایتالیا را می بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم. (گویا از علاج میرزا حبیب خراسانی

است):

قلمرو زبانی:

طاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی طاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: سقف ضربدری روی دیوار / یک روز: زمانی / چشم داشت: انتظار داشت، امید داشت / از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد؛ بیم داشت، هراس داشت /

قلمرو ادبی:

تشخیص: دیوارهای کهن حکایت داشته باشند

کنایه: چشم داشتن

کاوس کیانی که کی اش نام نهاده اند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهاده؟

قلمرو زبانی:

کاووس : نام یکی از پادشاهان کیانی / کیانی : کیانی : منسوب به کیان ، کیان : کی ها ، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا . / کی : کی : پادشاه ، هر یک از پادشاهان سلسله کیان / ش : جهش ضمیر « نامش را » / قلمرو ادبی :

تلمیح: به حکومت پادشاهی کاووس / جناس: کی (پادشاه)؟ ، کی (چه موقع) قلمرو فکری :

کاووس کیانی که او را پادشاه نامیده اند ؛ چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ ؟ او را پادشاه خواندند ؟

خاک است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

قلمرو زبانی :

رنگین : وندی (رنگ + ین) / مُلک : سرزمین ، قلمرو ، آنچه در تصرف باشد / بغداد : نام شهر / ری : نام شهر / ش : جهش ضمیر (نامش ، مضاف الیه کنام آن)

قلمرو ادبی :

مجاز : خاک (منظور شهر و کشور است) / کنایه : « رنگین شده » از « آباد شدن ، به شهرت رسیدن » / تناسب : بغداد ، ری (که نام شهر هستند)

قلمرو فکری :

این سرزمینی که آن را بغداد و ری می نامند (بیهوده به دست نیامده) ؛ چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند.

صد تیغ جابر سروتن دید یکی چوب تا شد تی از خویش و نی اش نام نهادند

قلمرو زبانی :

تیغ : شمشیر / جفا : ستم / چوب : مجاز از درخت نی / تهی : خالی

قلمرو ادبی :

تشبیه : تیغ جفا (جفا مانند تیغ است) / تشخیص: به چوب جفا کنند و بر سر و تنش بگویند. / حسن تعلیل : شاعر دلیل تهی بودن نی و نام نی داشتن را به خاطر تیغ جفا می داند / تناسب: سر ، تن / نی ، تهی / اغراق: صد (منظور عدد نیست بلکه بسیار است) قلمرو فکری :

یک چوب ، ظلم و ستم های بسیاری را دید تا توانست از خود تهی بشود و نام نی را بپذیرد.

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

قلمرو زبانی :

دل گرمی: شادی و خوشی / دم سردی : ناراحتی /

قلمرو ادبی :

تضاد: دل گرمی ، دم سردی / مرداد ماه ، دی ماه / کنایه : دل گرم بودن ، دم سرد بودن / مجاز : مرداد ماه ، دی ماه مجاز از تابستان و زمستان / حسن تعلیل : ماه مرداد ، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است – دی ماه ، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است قلمرو فکری :

اگر ماه ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بودن که ماه مرداد ، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه سرد دی ، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

آمین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

قلمرو زبانی :

آیین : روش / طریق: راه / نفس: سخن ، همراهی / مغان : موبدان زرتشتی ؛ در ادبیات عرفانی ، عارف کامل و مرشد را گویند. / خضر: نام پیامبری است ، تا روز قیامت زنده است و مسافران در خشکی را یاری می دهد. معروف است که خضر آب حیات (آب حیوان) را خورده است و همیشه زنده است. / فرخنده : مبارک / پی : اثر، نشان ، اثر پا بر زمین ،

قلمرو ادبی :

مجاز: «نفس» مجاز از سخن. / تلمیح: پیر مغان - حضرت خضر

قلمرو فکری :

خضر پیامبر که او را خضر فرخنده نامیدند به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

باراه آهمن به بروکسل پایتخت بلژیک می رقیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن بانچه «دشت و بسیار روشن نوشته بود:» «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را بهیچگاه فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آورد! آمانه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سر نوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آنرا چمن کاشته اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زمانی که در جنگ های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده اند و در اینجا ریخته اند. مجموع این طبق های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا مایه بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

قلمرو ادبی:

مجاز: دنیا (مردم دنیا) / خطّ درشت و بسیار روشن : وابسته و وابسته / سپاه نازی : « نازی » نام حزب سیاسی که در آلمان فعالیت داشت.

قلمرو ادبی:

تشخیص: دنیا عجیب فراموشکار است

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ «واترلو» را به صورت نقاشی مجسم کرده اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، مستقر، به دورنمای جنگ می نگرد. چند شاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از حرکت باز خواهد داشت.

جانب آنکه راهبهای مامی گفت: «تمام این مناظر براساس تعریف و مکتور هوکو از میدان جنگ- در جلد دوم کتاب یونایان- ساخته شده؛ یعنی تقاش و طرح همان توصیفات و مکتور هوکو را تقاشی کرده اند.» من شاید حدود ۳۵ سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در دهنم مجسم می شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته ها و خاطرات پاریز و خواندن یونایان و مکتور هوکو.

این معلم شریف با سواد سافارش کرده بود که اگر سر قبر و مکتور هوکو رفتم، از جانب او فاتحه ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دلت دور افتاده ایران مثل پاریز، هم فرابرده است. کاری که نه ساه ناپلئون می توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخرانی های دوگل.

قلمرو زبانی :

/ پانوراما : معادل فارسی آن « سراسر نما » است . هر گونه دورنمای سراسری از یک فضا را پانوراما گویند . / واترلو : نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود . بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف جنگ . بهاین علت واترلو نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد . / طبق : سینی / محوطه : هر جای محصور و محدود / فاتحه ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم : دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده) / شارلمانی : کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی ها ، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است . / دوگل : ژنرال مارشال دوگل ، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت .

از پاریز تا پاریس، محمد ابراهیم باستانی پاریزی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- واژه « طاق » در هر بیت ، به چه معناست ؟

الف) طاق پذیر است عشق ، جفت نخواهد حریف / بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه خاقانی فردمقصد «جفت»

ب) نهاده به طاق اندرون تخت زرا / نشانده به هر پایه ای در گهر فردوسی عارت

پ) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است / چون روی پری رویان با رنگ و نگار است منوچهری خمیدگی ابرو

۲- پنج گروه کلمه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.

۳- همان طور که می دانید گروه اسمی از « هسته » و « وابسته » تشکیل می شود . بعضی از وابسته ها نیز می توانند وابسته ای داشته باشند.

اکنون به معرفی سه نوع از وابسته های وابسته می پردازیم:

الف) ممیز: معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، میان صفت شمارشی و موصوف آن، اسمی می آید که وابسته عدد است و «ممیز» نام دارد.

توجه: ممیز با عدد همراه خود، یک جا وابسته هسته می شود: نمونه:



ممیزها عبارت اند از: «تن، کیلوگرم، گرم، من، سیر و ...» برای وزن
«فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، سانتی متر، میلی متر و ...» برای طول

«دست» برای تعداد معینی از لباس، میز و صندلی، ظرف

«توپ و طاقه» برای پارچه «تخته» برای فرش

«دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آنها

«تا» برای بسیاری از اشیا

نمونه: هفت فرسخ راه



کلمه «فرسخ» ، وابسته وابسته از نوع «ممیز» است.

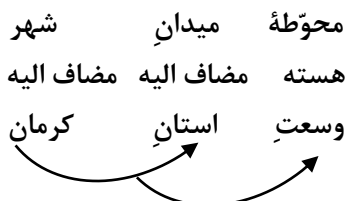
توجه: «ممیز» علاوه بر «عدد» می تواند وابسته صفت پرسشی و صفت مبهم نیز باشد.

نمونه: چند تخته قالی



ب) مضاف الیه مضاف الیه: اسم + - + اسم + - + اسم

در برخی از گروه های اسمی ، «مضاف الیه» ، در جایگاه «وابسته» هسته قرار می گیرد؛ آنگاه این مضاف الیه ، خود ، وابسته ای از نوع «اسم» در نقش مضاف الیه می پذیرد: نمونه:



واژه های «شهر» و «کرمان» وابسته وابسته از نوع «مضاف الیه مضاف الیه» هستند.

توجه: اسم یا هر کلمه ای که در حکم اسم (ضمیر ، صفت جانشین اسم) باشد، در جایگاه مضاف الیه مضاف الیه قرار می گیرد؛ مثال: گیرایی سخن او

هسته مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه

قدرت قلم نویسنده

هسته مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه

«او» و «نویسنده» ، وابسته وابسته ، از نوع «مضاف الیه مضاف الیه» هستند.

پ) صفت مضاف الیه: اسم + - + صفت / اسم + - + صفت پیشین + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف الیه» که وابسته «هسته» است ، به کمک «صفت» (پسین یا پیشین) توضیح داده می شود؛ نمونه:

دانش آموز پایه دوازدهم

هسته مضاف الیه صفت مضاف الیه



هسته صفت مضاف اليه مضاف اليه

یادآوری خاطره دلپذیر

برنامه کدام سفر؟

در مثال های بالا ، واژه های « دوازدهم » « این » ، دلپذیر « و « کدام » وابسته وابسته از نوع « صفت مضاف اليه » هستند.
از متن درس ، برای هر یک از انواع « وابسته های وابسته » نمونه ای مناسب بیابید.
قلمرو ادبی :

۱- عبارت و بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد. مجاز: « دنیا » مجاز از مردم دنیا / کنایه: « چشم داشتن »: انتظار داشتن - « چشم می زد »: می ترسید
کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند
تلخ: پادشاهی کاووس. کنایه: کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند: کنایه از به سرعت سپری شدن ایام عمر
دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند
تضاد: دل گرمی، دم سردی / مرداد ماه، دی ماه / کنایه: دل گرم بودن، دم سرد بودن
حسن تعلیل: ماه مرداد، گرمی اش را از دل گرمی ماکرفته است. دی ماه، سردی خودش را از دل سردی ماکرفته است

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

« از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد. »
از عقرب جرّاره مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل است. بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن. « از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن » ؛ « از چاه برون آمدن و در دام افتادن »

قلمرو فکری :

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته اند که « امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء فهم می میرند؛ یعنی از افراط در کار از بین می روند. همانطور که ثروتمندان از پر خوری می میرند (خودشان عامل مرگ خودشان هستند) امپراتوری های بزرگ، دائم به فکر کسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خودشان بی خبری مانند، از این رو، ناسلامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند.

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بویای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلی
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند	برای بزرگ شدن باید سختی های زیادی را تحمل کرد
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند	باید از سیر طریقت، پیروی کرد تا سعادتمند شد

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بواسطاتی خوش درخشد ولی دولت مستعجل بود

گنج حکمت

سه مرکب زندگی

نقل است که از او [ابراهیم ادhem] پرسیدند که: «روزگار چگونه می گذرانی؟»

گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلائی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعنی پیدا کرد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

تذکره الاولیاء، عطار

قلمرو زبانی :

مرکب : هر آنچه بران سوار شوند ، اغلب منظور « اسب » است / ابراهیم ادhem : از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری / باز بسته (باز داشته) : رام شده ، فرمانبردار / اخلاص : پاک داشتن دل ، ارادت صادق / قلمرو ادبی :

تشبیه : مرکب زندگی - مرکب شکر- مرکب صبر/ مرکب اخلاص / بر مرکب صبر نشینم : کنایه از صبور باشم / بر مرکب شکر نشینم : کنایه از شکرگزار باشم / بر مرکب اخلاص نشینم : کنایه از مخلص باشم
قلمرو فکری:

ابراهیم می گوید : سه مرکب دارم ، فرمانبردار . اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می نشینم و جلو می روم ؛ یعنی قدردان و سپاسگزار نعمت های خدا هستم و این سپاسگزاری بدین گونه است که از آن نعمت ها درست و در جای خود بهره بگیرم .
بر مرکب صبر نشینم ؛ شکایت و ناله و زاری نمی کنم بلکه به خدا پناه می برم . در اصطلاح عرفانی « ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن.»

وقتی به نعمت و رفاه می رسم ، بر مرکب شکر، سوار می شوم (شکرگزاری می کنم) و این شکر مرا به درگاه خدا می رساند (به خدا نزدیک می کند) وقتی بلایی پیش می آید بر آن صبر می کنم و با صبر پیش می روم ؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می آید ، دل از هر چه غیر اوست پاک می کنم و تنها به حق می پردازم و به پیش می روم.

پیام: شکرگزاری بر نعمت صبر بر بلا و اخلاص در عبادت